مقالهٔ علمی-پژوهشی

تجربهٔ دازاین

در خوانش هایدگریِ خواب‌نامهٔ یغما جندقی

نرگس اسکویی*

چکیده

در مقالهٔ حاضر، با رویکرد پدیدارشناختی و تمرکز بر مفاهیم اساسی فلسفهٔ هایدگر، به تحلیل هستی‌شناختی خواب‌نامه‌ای از یغما جندقی با مضمون پرسش‌های هستی‌شناختی پرداخته شده و بازنمایی رؤیا/ مرگ و هستی در چارچوب تجربهٔ دازاین بررسی شده است. دازاین، در فلسفهٔ هایدگر، هستندهٔ پرسشگری است که پیوسته در جست‌وجوی مستمر معنا و هویت در تعامل با زمان، مرگ و دیگر ابعاد هستی‌شناختی قرار دارد. در این تحقیق، خواب و رؤیا نه‌تنها بسترهای تجربهٔ زیستهٔ دازاین، بلکه شرایط مرزی میان زندگی و مرگ در نظر گرفته شده‌اند که عرصه‌ای برای بروز تنش‌های هستی‌شناختی هستند. این وضعیت‌ها، ازمنظر روان‌شناختی و هستومندی، تجربه‌ای مشابه گسست از زندگی روزمره و مواجهه با پنهانی‌ترین ابعاد هستی انسان فراهم می‌آورند. با ارجاع به مفاهیم کلیدی هایدگر درباب دازاین و هستی‌شناسی بنیادین، نظیر «پنهانی‌بودن»، «اضطراب هستی»، و «بودن در آنجا/ جهان»، مقاله نشان می‌دهد که رؤیا به‌مثابهٔ مرگ و به‌عنوان تجربه‌ای تمثیلی، دازاین را در مسیر مواجهه با ابعاد پنهانی هستی و خود قرار می‌دهد. همچنین، تقابل‌های درونی دازاین در فرآیند رؤیا و بیداری بازتابی از کشاکش‌های بنیادین میان امکان‌های اصیل و غیراصیل هستی است که هم‌زمان می‌تواند به‌منزلهٔ نمادی از درگیری‌های هستی‌شناختی خیر و شر در فلسفهٔ هایدگر تحلیل شود؛ ازاین‌رو، خواب و رؤیا در این اثر، به‌طور نمادین، دازاین را به رویارویی با حقیقت، انتخاب‌های هستی‌شناختی و محدودیت‌های انسانی دعوت می‌کنند و زمینه‌ساز درک عمیق‌تری از هستی و هویت انسانی می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی هایدگر، استدلن، خواب‌نامهٔ یغمای جندقی، دازاین، مرگ، خواب و رؤیا.

*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، آذربایجان شرقی، بناب، ایران
nargesoskouie@iau.ac.ir

CC BY NC

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۵/۶

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۳، شمارهٔ ۹۸، بهار و تابستان ۱۴۰۴، صص ۳۵-۵۶

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.61624/jpll.33.98.35]

The Experience of Dasein in a Heideggerian Reading of Yaghma Jandaghi's Khābnāmeh

Narges Oskouie*

Abstract

This article, adopting a phenomenological approach and focusing on the fundamental concepts of Heidegger's philosophy, provides an ontological analysis of Khābnāmeh (dream narrative) by Yaghma Jandaghi, centered on existential questions. It examines the representation of dream/death and being within the framework of Dasein's experience. In Heideggerian philosophy, Dasein refers to the questioning being, continuously engaged in the pursuit of meaning and identity in relation to time, death, and other existential dimensions. In this study, dreams and sleep are considered not only as contexts for Dasein's lived experience but also as liminal conditions between life and death, providing a field for the emergence of existential tensions. From a psychological and ontological perspective, these states offer an experience akin to a rupture from everyday life and an encounter with the most concealed aspects of human existence. Drawing on key Heideggerian concepts related to Dasein and fundamental ontology, such as "hiddenness," "existential anxiety," and "being-there/being-in-the-world," the study demonstrates that dreams, conceived as death and as figurative experience, position Dasein on a trajectory that confronts the hidden dimensions of existence and self. Furthermore, Dasein's internal conflicts during the processes of dreaming and awakening reflect the fundamental tension between authentic and inauthentic possibilities of being, which can simultaneously be interpreted as a symbolic manifestation of the existential struggle between good and evil in Heidegger's philosophy. Consequently, the dreams in this work symbolically invite Dasein to face the truth, make existential choices, and recognize human limitations, thereby facilitating a deeper understanding of being and human identity.

Keywords: Heideggerian Phenomenology, Stadlen, Yaqmâ Jandaqi's Xâbnâmeh, Dasein, Death, Sleep and Dreams.

*Associate Professor of Persian Language and Literature, Bon.C., Islamic Azad University, Bonab, Eastern Âzarbâyjan. Iran. *nargesoskouie@iau.ac.ir*

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]

[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

۱. مقدمه

پرسش از هستی همواره یکی از بنیادین‌ترین پرسش‌های فلسفه بوده است؛ پرسشی که نه تنها بر سرنوشت انسان، بلکه بر معنای زندگی و امکان‌های آن سایه می‌افکند، آدمی را در برابر خویشتن و جهان قرار می‌دهد و امکان‌های وجودی او را روشن می‌سازد. اندیشهٔ معاصر، به‌ویژه در پرتو فلسفهٔ هایدگر، مرگ‌آگاهی را امکانی اصیل برای رویارویی انسان با حقیقت خویش می‌انگارد. در این چشم‌انداز، انسان نه همچون موجودی صرفاً طبیعی (یعنی موجودی زیستی که تنها در سطح حیات بیولوژیک و نیازهای غریزی تعریف می‌شود)، بلکه به‌مثابهٔ دازاین (موجودی که هستی برای او مسئله است و می‌تواند به امکان‌ها و معنای بودن خود، آگاهانه بیندیشد) فهم می‌شود. موجودی که هستی‌اش همواره با پرسش از خویشتن و با آگاهی از پایان‌پذیری/مرگ گره خورده است. همین آگاهی از مرگ او را از دیگر موجودات متمایز می‌سازد و عرصه‌ای برای انتخاب‌های اصیل دربرابرش می‌گشاید. بدین‌سان، دازاین در دل گشودگی به امکان‌های خویش، ناگزیر نسبت به خود و جهان، پرسشگر است. در این میان، رؤیا نیز جایگاهی ویژه می‌یابد: تجربه‌ای مرزی که دازاین را از روزمرگی جدا می‌کند و او را در موقعیتی قرار می‌دهد که در آن معنا، امکان و حقیقت به‌شیوه‌ای دیگر آشکار می‌شوند. ازاین‌رهگذر، پرسش از نسبت مرگ، رؤیا و اصالت انسانی بستری می‌سازد که می‌تواند به درک ژرف‌تری از هستی و تجربه‌های بنیادین انسان بینجامد.

خواب و رؤیا، هرچند از حیث زیستی و روان‌شناختی تمایزاتی دارند، در سپهر معنایی و تجربهٔ زیستهٔ دازاین، هم‌پیوند و هم‌افق می‌نمایند. در سنّت‌های عرفانی و فلسفی شرقی و غربی، خواب صرفاً خفتن بدن تلقی نشده، بلکه عرصه‌ای برای رؤیت حقیقت‌های پنهان، مکاشفه یا آزمون هستی تلقی شده است؛ رؤیا نیز به همین اعتبار، صورتِ تمثیلی و رمزآلودی از همین مواجهه است. ازاین‌منظر، رؤیا را می‌توان محتوای معنایی خواب دانست، محتوایی که در ساختاری نیمه‌هشیار، به زبان استعاره‌ها، دازاین را به پرسش از هستی و مرگ فرامی‌خواند؛ بنابراین، اگرچه در ساحت علمی میان خواب[1] و رؤیا[2] تمایز نهاده می‌شود، در نگرش پدیدارشناختی و هستی‌شناختی، این دو چون دو وجه از یک تجربهٔ بنیادین به‌هم‌پیوسته‌اند. در این چارچوب، رؤیاها نیز هرچند موضوع مستقیمی در آثار هایدگر نیستند، می‌توان آنها را در تداوم منطق پدیدارشناسانهٔ او فهم کرد. رؤیا، همچون رویدادی زیسته،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

عرصه‌ای برای بروز تنش‌های هستی‌شناختی دازاین است. در رؤیا، زمان‌مندی، واقعیت، و امکان‌ها به‌نحو خاصی درهم‌می‌تنند؛ ازاین‌رو، می‌توان رؤیا را فضایی دانست که در آن دازاین به‌شکلی فشرده و تمثیلی با امکان‌های نهایی خود، ازجمله مرگ، مواجه می‌شود. برخی مفسران، مانند بلاتنر[۳] (۲۰۰۶)، در تحلیل هستی‌شناسی هایدگر تأکید کرده‌اند که فهم دازاین از خود، از دل تجربه‌های زیسته، ازجمله خواب و رؤیا، برمی‌آید. در همین امتداد، استدلن[۴] (۲۰۱۹) بر آن است که رؤیا می‌تواند گونه‌ای از «حالت‌مندی» باشد؛ یعنی وضعیتی اگزیستانسیال که دازاین را از روزمرگی جدا می‌کند و به نوعی گشودگی وجودی فرامی‌خواند. به‌بیان‌دیگر، رؤیا ازمنظر پدیدارشناختی نه تجربه‌ای حاشیه‌ای، بلکه بخشی از میدان اصیل ظهور معناست که به دازاین امکان می‌دهد نسبت خود را با مرگ و اصالت بازاندیشی کند.

در ایران عصر قاجار، خواب‌نامه‌نویسی به‌منزلهٔ ژانری پُرکاربرد و چندوجهی در حوزه‌های ادبی، دینی و اجتماعی رواج یافت (ر.ک: علی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۴/۱۳۹۳). خواب‌نامه‌ها به‌ویژه در جایگاه ابزارهایی برای بیان معانی پنهانی و انتقادی، با استفاده از زبان نمادین و تمثیلی، شکلی از مقاومت دربرابر فشارهای سیاسی اجتماعی آن دوره را نمایش می‌دهند. این ژانر با ارجاع به دنیای خواب و رؤیا، به نویسنده امکان می‌داد تا بدون اشارهٔ مستقیم به وقایع و اشخاص خاص، به‌نوعی حقیقت دیگرگونه و انتقادی بپردازد و ازطریق متنی گشوده و چندلایه، مفاهیم پیچیده را منتقل کند. *یغما جندقی* (۱۱۶۰-۱۲۳۸)، اگرچه خواب‌نامه‌ای منظوم یا منثور و مفصل، بسان هم‌عصرانش (همان) ندارد، در منشآتش، سه نامه با محتوای گزارش خواب دیده می‌شود که این نامه‌ها را می‌توان در ژانر خواب‌نامه‌نویسی قرار داد. یغما با نثر و سبک خاص خود (سره‌نویسی+ساخت ترکیبات جدید که اغلب معادل فارسی کلمات عربی هستند. ر.ک: اسکویی: ۱۳۹۳: ۱۳۵-۱۴۸)، در این اثر با زبانی هنری به تجلی نبرد خیر و شر و طرح پرسش‌های بنیادین اخلاقی و هستی‌شناختی پرداخته است.

مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی میان مفاهیم بنیادین هستی‌شناسی هایدگر و ساختار روایی و محتوایی خواب‌نامهٔ یغما جندقی است. پژوهشگر تلاش می‌کند با تحلیل فلسفهٔ مرگ، امکان و رؤیا در اندیشهٔ هایدگر، افق‌های تفکر هستی‌شناختی این متن را آشکار سازد و نشان دهد که چگونه خواب‌نامهٔ یغما، بستری برای بازاندیشی در مفاهیم بنیادین هستی‌شناختی نظیر مرگ، امکان، حقیقت وجود و حالت‌مندی فراهم می‌آورد. در این مقاله، رؤیا نوعی «وضعیت

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.61624/jpll.33.98.35]

مرزی» شمرده می‌شود که دازاین را از زندگی روزمره جدا می‌کند و وارد فضایی می‌سازد که در آن پرسش‌های بنیادین هستی‌شناختی برایش پیش می‌آید؛ پرسش‌هایی دربارهٔ معنا و فلسفهٔ خیر و شر و اصالت انتخاب‌های وجودی. بدین‌سان، رؤیا همچون میدانی تجربی عمل می‌کند که در آن دازاین دربرابر حقیقت وجود، مرگ، اضطراب و امکان‌های گوناگون هستی قرار می‌گیرد و ازخلال این مواجهه به خودفهمی هستی‌شناختی دست می‌یابد.

۱.۱. پرسش‌های پژوهش

چگونه می‌توان خواب‌نامهٔ یغما جندقی را در پرتو مفاهیم بنیادین هستی‌شناسی مارتین هایدگر، به‌ویژه دازاین، مرگ و امکان، تحلیل کرد؟ تجربهٔ رؤیا در این اثر چه نسبتی با مفهوم «بودن- به‌سوی-مرگ» در فلسفهٔ هایدگر دارد؟ آیا رؤیای روایت‌شده در متن را می‌توان به‌منزلهٔ تجلی ادبی مواجههٔ دازاین با امکان نهایی خویش، یعنی مرگ، درک کرد؟

۱.۲. روش پژوهش

در این پژوهش، ابتدا با بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی، مفاهیم بنیادین هستی‌شناختی در اندیشهٔ مارتین هایدگر، به‌ویژه در *هستی و زمان*، چون دازاین، مرگ و «بودن-به‌سوی-مرگ» استخراج و بررسی شد؛ سپس، رؤیا به‌مثابهٔ تجربه‌ای پدیدارشناختی و هستی‌شناختی و در پیوند با نظرگاه «استدلن» تحلیل شد تا زمینه‌ای نظری برای بررسی متن ادبی فراهم شود. در گام بعد، خواب‌نامهٔ یغمای جندقی با رویکردی تحلیلی و تفسیری مطالعه شد و عناصر تمثیلی، ساختار روایی و مفاهیم فلسفی و اخلاقی آن شناسایی شد. پس‌ازآن، با اتخاذ رویکرد تطبیقی، مفاهیم هایدگری با ساختار معنایی و تجربه‌های شخصیت‌های خواب‌نامه تطبیق داده شد تا نقاط تقاطع و تمایز آنها روشن شود. پژوهش نشان می‌دهد که مفاهیم بنیادین هستی‌شناسی هایدگر چگونه در متن ادبی یغما بازنمایی شده و امکان مواجههٔ دازاین با مرگ و اضطراب وجود چگونه تحقق یافته است. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل متن، تفسیر فلسفی و تطبیق مفهومی است و در مرز میان فلسفه و ادبیات قرار دارد.

۲. مبانی نظری

تحلیل حاضر بر مبانی فلسفهٔ اگزیستانسیال مارتین هایدگر، به‌ویژه آموزه‌های کتاب بنیادین او *هستی و زمان* (۱۹۲۷) استوار است. هایدگر در این اثر با نقد سنّت متافیزیکی غرب و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

پرسش بنیادین از معنای هستی، مفهومی نو از بودن انسان را تحت عنوان دازاین[۵] مطرح می‌کند؛ موجودی که هستی‌اش به‌طور بنیادین با درک و تفسیر هستی پیوند دارد (Heidegger, 1962: 32). ازمنظر هایدگر، دازاین ازطریق زمان‌مندی[۶] تعریف می‌شود؛ یعنی شیوه‌ای از بودن که در آن گذشته، حال و آینده در یک پیوستار تجربی و وجودی درهم‌تنیده‌اند (Heidegger, 1962: 374–377). دازاین با آینده‌نگری، بازخوانی گذشته و بهره‌گیری از حال، خویشتن را شکل می‌دهد و در جهان حضور می‌یابد؛ بنابراین، زمان در اندیشهٔ هایدگر نه یک مقولهٔ کمّی، بلکه بنیان هستی انسان است.

عنصر بنیادین دیگر در هستی دازاین، مرگ و امکان نهایی آن، یعنی بودن ـبه‌سوی‌ـمرگ،[۷] است. مرگ، به‌مثابهٔ امکانی قطعی اما نامعلوم ازحیث زمان وقوع، تمام ساختار امکانات دیگر را جهت می‌دهد و آگاهی از آن، دازاین را به‌سوی اصالت[۸] سوق می‌دهد؛ زیرا تنها از رهگذر این مواجهه، دازاین می‌تواند از روزمرگی و گم‌شدگی در توده[۹] فاصله بگیرد و خودِ اصیلش را بازیابد (Heidegger, 1962: 297-311).

هایدگر همچنین بر حالت‌مندی[۱۰] و موقعیت‌یابی[۱۱] دازاین تأکید می‌کند؛ یعنی دازاین همواره در جهان[۱۲] است و این وجه تمایز او با موجودات دیگر است. این بودن در جهان با نوعی گشودگی به هستی[۱۳] همراه است و در شرایطی چون اضطراب هستی‌شناختی،[۱۴] که تمایز آن با ترس روان‌شناختی روشن است، دازاین درمی‌یابد که در جهانی بی‌تکیه‌گاه و فاقد معنا به‌سر می‌برد. این تجربه معمولاً با نوعی گسست معنا همراه است که امکان بیداری اگزیستانسیال را فراهم می‌آورد (Blattner, 2006: 88–90; Dreyfus, 1991: 42-45).

در همین چارچوب، خواب و رؤیا نیز می‌توانند تجربه‌هایی هستی‌شناختی تلقی شوند؛ زیرا در رؤیا، خودآگاهی[۱۵] دازاین از قید انسجام منطقی و روزمرهٔ جهان بیداری آزاد شده و با وضعیت‌هایی رویاروی می‌شود که اغلب فقدان، مرگ، گسیختگی، تکرار و وهم در آنها حضور دارد. اهمیت رؤیا در آن است که می‌تواند نوعی فاصله‌گذاری با اکنون[۱۶] و حضور هم‌زمان در گذشته و آینده باشد، که این خود با ساختار زمان‌مند دازاین در پیوند است (Polt, 1999a: 122; Derrida, 1995: 42-45). استدلن، با ارجاع مستقیم به اندیشهٔ هایدگر، خواب را موقعیتی ممتاز برای دازاین می‌داند تا از قلمرو روزمرگی فراتر برود و به نوعی گشودگی وجودی[۱۷] دست یابد (Stadlen, 2019: 45-48). بدین‌سان، رؤیا نه حاشیه‌ای، بلکه بخشی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

از تجربهٔ بنیادین دازاین در افق اگزیستانسیال است. یافته‌های جدید در علوم اعصاب و فلسفهٔ ذهن نیز این بُعد را تقویت کرده‌اند: برای نمونه، لوئیلین (49-45 :2013) رؤیا را فضایی برای تلاقی گذشته، حال و آینده در یک روایت ناخودآگاه می‌داند؛ *دسی‌پِل* و *دوکلو* (:2013 118–112) بر نقش رؤیا در تنظیم هیجان‌ها و بازسازی هستی فردی تأکید می‌کنند؛ و دومینی (31–25 :2013) با مدل بازیابی حافظه نشان می‌دهد که رؤیا مسیرهایی تازه برای مواجهه با خاطرات و بحران‌های زیسته می‌گشاید. به‌همین‌ترتیب، وایز (66–62 :2017) رؤیا را مکانی می‌داند که در آن میدان‌های گشودگی معنا ازمنظر هایدگری به‌شکلی غیرمنتظره آشکار می‌شوند.

۳. تحلیل داده‌ها

درون‌مایهٔ اصلی خواب‌نامهٔ یغمای جندقی (۱۳۶۲: ۱۸۷-۱۹۰) مواجهه و هم‌صحبتی راوی/ یغما با شیطان است؛ شیطانی که در هیئت مردی کوسهٔ میانه‌بالا ظاهر می‌شود و قصد تعلیم خیر به او دارد:

> با آنکه راه‌زنیم کار است و چاه‌کنی شمار، ترا پندی سرایم و راهی نمایم که اگر کاربندی پایت از گل برآید و بندت از دل گشاید (همان، ۱۸۷).

نویسنده به خود اجازهٔ ظهور و حضور خیر مطلق در متن را نمی‌دهد، اما مواجهه با یکی از دو سویهٔ اصلی تقابل دوجزئی خیر-شر یا نیکی-بدی در هستی، یعنی شر مطلق/ شیطان، به راوی اجازهٔ پرسیدن سؤالات هستی‌شناسانه می‌دهد. گویا که به مخزن اسرار راه یافته است.

از این تقابل نمادین (راهزن درقالب راهنما)، مسائلی چون فضیلت، گناه و نجات اخلاقی آشکار می‌گردد:

> گفت زنهار گرد گیتی مگرد و دامان پرهیز از آلایش هرچه در او است درچین، تا مرا بر تو دستی نماند و بنیاد خداپرستی را شکستی نخیزد (همان).

توصیف شیطان بسان موجودی هیبریدی (که می‌تواند در اشکال گوناگون ظاهر شود، همچون مرد یا پیرزن)، و گفت‌وگوهای او با شخصیت اصلی، همراه با تقابل‌های نمادینی چون نور و تاریکی یا گناه و صواب، به‌گونه‌ای هستی‌شناختی به بررسی مرزهای وجودی انسان می‌پردازد.

رؤیای یغما در سطحی هستی‌شناختی، نه صرفاً بازنمودی از خواب، بلکه فرآیندی درونی است که با منطق «بودن-به‌سوی-مرگ» هایدگر هم‌نواست. خواب بسان تجربه‌ای فلسفی و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

اگزیستانسیال، انسان را در موقعیت ادراک موقت مرگ و مواجهه با کارنامهٔ اعمالش قرار می‌دهد و با رساندن او به موقعیت صفر (هیچ‌انگاریِ لحظهٔ حال و تباهی گذشته) او را به‌سوی آگاهی متعادل‌تر و فردیت‌یابی اصیل‌تر سوق می‌دهد. معنای دازاین در جست‌وجوی حقیقت، آن‌هم به طریق اگزیستانسیالیستی - یعنی کاوش حقیقتی از آن خود که فردیت در آن متجلی است، نه صرفاً یک باور جمعی- و گشودگی به مدد رؤیا در کلام یغما مشهود است:

به فرّ آن دانش و دید که مردم را به خواب اندر نماید... بدرود خویش کردم و لختی دیرانجام از خود فراموش (یغما، ۱۳۶۲: ۱۸۹).

در این روایت اخلاقی، برخلاف بسیاری از متون موعظه‌گر سنّتی، نگاه نویسنده عمیق‌تر و فلسفی‌تر است؛ مسئلهٔ اختیار، گناه و رستگاری نه درقالب داوری‌های قطعی، بلکه در فرآیندی سیال و پویا به‌تصویر کشیده می‌شود. بدین‌سان، شخصیت اصلی در مقام دازاین، در جریان سفر درونی خویش با شر مواجه می‌شود و از رهگذر تأمل در مفاهیم اخلاقی به آگاهی و انتخابی اصیل‌تر دست می‌یابد. ازهمین‌منظر، این خواب‌نامه با بینش هایدگری دربارهٔ مرگ و اصالت هم‌پیوند می‌شود و می‌توان مؤلفه‌های اساسی دیدگاه هایدگری را در آن بازیافت.

۳. ۱. دازاین و امکان‌های هستی در خواب‌نامهٔ یغما

در خواب‌نامهٔ یغمای جندقی، دازاین به‌مثابهٔ موجودی است که با «بودنِ خویشتن» روبه‌رو می‌شود و در تعامل با معنا، امکان و مرگ زیست می‌کند (Heidegger, 1962: 32–35; Blattner, 2006). این متن تمثیلی و خواب‌گونه، فضایی فراهم می‌آورد که در آن تجربهٔ هستی‌شناختی دازاین در قالب روایت ادبی ظاهر می‌شود و امکان مواجهه با پرسش‌های بنیادین هستی را به خواننده و راوی می‌دهد (Heidegger, 1962: 174–176; Dreyfus, 1991). در این فضا، خواب وضعیتی از گشودگی وجودی را میسر می‌سازد؛ تعلیقی میان هستی و نیستی، حضور و غیاب، که با مفهوم مرگ در فلسفهٔ هایدگر پیوند دارد؛ زیرا هر دو تجربه، دازاین را از روزمرگی جدا می‌کنند و راه را به‌سوی اصالت و امکان‌های بنیادین وجود می‌گشایند (Heidegger, 1962: 294; Polt, 1999b). راوی در این گزارش خواب، به‌مثابهٔ دازاین، موجودی هستی‌شناختی و بی‌واسطه، به‌طور مداوم در جست‌وجوی حقیقت وجودی خود است و در این فرآیند، از مفاهیم ازپیش‌تثبیت‌شده و چارچوب‌های اجتماعی و فرهنگی گسسته و به شناختی اصیل‌تر رسیده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

این گشودگی در خواب‌نامه، با ناپایداری نشانه‌ها، انتزاعی‌بودن زمان، مکان و شخصیت‌ها و مواجههٔ پیوسته با انتخاب‌های بی‌پاسخ نمود می‌یابد. چنین وضعیتی همان چیزی است که هایدگر از آن به‌عنوان بودن در جهان یاد می‌کند؛ حضوری متزلزل اما آگاهانه در دل یک امکان رادیکال. گسست از زمان خطی و ورود به زمان هستی‌شناختی -که متشکل از گذشتهٔ زیسته، آیندهٔ در پیش و اکنون اصیل است- در ساختار متن نیز بازتاب یافته است (Heidegger, 1962: 374–377; Inwood, 2000). بدین‌گونه، خواب‌نامهٔ یغما به تمثیلی هستی‌شناختی از وضعیت انسان بدل می‌شود که در دل یک خواب با بنیان‌های هستی خویش روبه‌رو می‌شود. راوی پا به جهانی غریب، آشفته و درعین‌حال گشوده می‌گذارد؛ جهانی که نظم واقعیت عادی را فرو می‌ریزد و او را در معرض انتخاب‌هایی بدون پاسخ روشن قرار می‌دهد. همین گشودگی به امکان، شاکلهٔ هستی دازاین را می‌سازد. ورود راوی به خواب، در حکم گسست از هستی روزمره و پرتاب‌شدن به ساحت دیگری است که می‌توان آن را «گشودگی دازاین» بر امکان‌های اصیل دانست.

در این فضا، راوی با پدیده‌هایی مواجه می‌شود که براساس الگوهای تثبیت‌شدهٔ معنا تفسیرپذیر نیستند: دیدار با مردی که خود را شیطان معرفی می‌کند و برخلاف انتظار، نه‌تنها نقش گمراه‌کننده ندارد، بلکه راوی را به تأمل و اندیشه وا می‌دارد. این دگرگونی در نقش‌ها و نشانه‌ها، نشان‌دهندهٔ تعلیق ساختارهای پیشینی معنا است؛ وضعیتی که دازاین را به امکان فهم نو از خود و هستی می‌گشاید. شیطان در این متن، تمثیلی از صدایی دیگر درون دازاین است؛ صدایی که با راوی از درون گفت‌وگو می‌کند، تردید می‌آفریند و او را دربرابر آینهٔ جهان‌نما/ دل قرار می‌دهد که برخلاف تصور راوی هیچ تصویری نشان نمی‌دهد. ازمنظر تطبیق اسطوره‌ای‌ـروان‌شناختی نیز می‌توان او را با کهن‌الگوی پیر دانا در اندیشهٔ یونگ مقایسه کرد که دانا و راهنماست. گفت‌وگوی راوی با شیطان و پرسش‌هایی که درباب خیر و شر و راه‌های رهایی مطرح می‌شود، تجلی جست‌وجوگری دازاین در اندیشهٔ هایدگر است. در این فرآیند، خواب‌نامهٔ یغما مسیر مواجهه با امکان نهایی دازاین را به‌نمایش می‌گذارد. امکان نهایی، همان بودن‌ـبه‌سوی‌ـمرگ است که هایدگر بر آن تأکید می‌کند: انسان تنها ازطریق مواجهه با مرگ و پذیرش آن قادر است به زندگی اصیل و authentic دست یابد (Heidegger, 1962:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

297–311). در متن، این مواجهه به‌صورت نمادین با گفت‌وگو و تقابل راوی با شیطان شکل می‌گیرد و مسیر فردیت‌یابی و انتخاب اصیل او را آشکار می‌سازد

پرسش‌های راوی ازیک‌سو بازتاب بحران هستی‌شناختی او است و مواجهه با آن، دازاین را به تجربه‌ای از آشکارسازی حقیقت هستی می‌رساند؛ راوی از ساختارهای اجتماعی و دینی سطحی فاصله می‌گیرد و به جست‌وجوی حقیقتی درونی و اصیل می‌پردازد، اما درعین‌حال، نوعی نگاه انتقادی پنهان به مسائل فرهنگی (به‌ویژه در حوزهٔ فساد دینی‌ـریاکاری) نیز در گفتمان متن مستتر است. ترجیع‌بندِ سرودخوانی ذریهٔ شیطان که از عملکرد خود در فریب انسان، به‌ویژه مدعیان تدین، شادمانه دست‌افشانی و پای‌کوبی می‌کنند، مؤید این مدعا است:

> ناگاه از کرانهٔ دشت، گروهی انبوه، دختر و پسر، پدرسار (بسانِ پدرشان شیطان) در جامهٔ پشمین، نمدکلاهی بر سر، بیش از پنج‌هزار توبره‌های مویین بر دوش پدیدار گشت. گامی چند دور از ما، ساز سرود و رامش ساخته، دست‌افشان و پای‌کوب همی سرودند: داد ایمان فقیه، بیداد ایمان فقیه (یغما، ۱۳۶۲: ۱۸۹).

جز آنکه شیطان و پسران و دخترانش همگی ملبس به لباس دراویش‌اند (دلق پشیمن و کلاه نمدی و توبره‌ای بر دوش)، سرود آنان نیز تعریض آشکاری است بر ظاهرفریبی دینی.

۳. ۲. مرگ به‌مثابهٔ امکان خاص دازاین

در فلسفهٔ مارتین هایدگر، مرگ یکی از اساسی‌ترین ابعاد هستی دازاین به‌شمار می‌رود. هایدگر در *هستی و زمان* می‌نویسد که مرگ «امکان خاص دازاین»[۱۸] است؛ امکانی نهایی، یگانه و انتقال‌ناپذیر که دازاین باید آن را از آنِ خویش کند (Heidegger, 1962: 294). مرگ برای دازاین نه رویدادی بیولوژیک، بلکه ساختاری اگزیستانسیال است؛ نوعی امکان بنیادین که با آن، دازاین می‌تواند به اصالت دست یابد. ازنظر هایدگر، مرگ نه صرفاً پایان زندگی، بلکه افقی برای ادراک هستی است؛ افقی که دازاین را از جهان روزمره و زیستن در باورهای صرفاً جمعی جدا می‌کند و به درون فردیت خویش می‌کشاند (Heidegger, 1962: 308-312). به‌تعبیر آگامبن: «مرگ در اندیشهٔ هایدگر، نه غیاب زندگی، بلکه فرم خاصی از حضور است؛ حضوری به‌سوی غیاب» (Agamben, 2009: 91). در سال‌های اخیر نیز پژوهشگران فلسفهٔ اگزیستانس بر جنبهٔ فردیت‌یابی و هستی‌شناختی مرگ در اندیشهٔ هایدگر تأکید کرده‌اند؛ برای مثال، توماس فوکس و گیرمه مساس در تحلیل‌های روان‌پزشکی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

پدیدارشناسانه، مرگ را همچون «تجربهٔ گشایش نهایی دازاین به‌سوی جهان» تعریف می‌کنند؛ تجربه‌ای که نه‌تنها پایانی طبیعی، بلکه انکشاف حقیقت هستی در اصیل‌ترین شکل آن است (Fuchs & Messas, 2021: 103). به‌بیان دیگر، دازاین با تأمل اصیل در مرگ، نه دچار انفعال، بلکه وارد کنشی فعال برای درک هستی خود می‌شود.

در این چارچوب، خواب‌نامهٔ یغما را می‌توان همچون بازنمایی رؤیاگون و تمثیلی از مواجههٔ دازاین با مرگ تعبیر کرد؛ تجربه‌ای که در سطحی روان‌شناختی، کارکردی همانند مرگ دارد و فرد را به درنگ در هستی و مواجهه‌ای درونی با نیستی سوق می‌دهد. در این خواب، راوی با مردی مواجه می‌شود که به‌زودی چهرهٔ شیطان را در او بازمی‌شناسد. برخلاف انتظار، شیطان پند می‌دهد؛ گویی نه در مقام گمراه‌کننده، بلکه به‌مثابهٔ پرسونا یا نقابی از حقیقتِ پنهان، راوی را به تأمل در خود فرا می‌خواند. همین تناقض خواب را به تجربه‌ای عمیق‌تر از خیر و شر فرو می‌برد: تجربه‌ای اگزیستانسیال که با مرزهای دوگانهٔ رایج اخلاقی بیگانه است. در ادامه، گروهی جوان، دختر و پسر، با ساز و آواز و رقص وارد می‌شوند؛ آنان ذریهٔ شیطان‌اند و سرودخوانان «داد ایمان فقیه، بی‌داد ایمان فقیه» سر می‌دهند. آنان بیش از پنج‌هزار توبره با خود دارند؛ نشانه‌ای از بارهای معنا، حافظه یا تاریخ که با خود حمل می‌کنند. شیطان با اینان همراه می‌شود، می‌رقصد و هم‌صدا می‌شود؛ وقتی راوی از محتوای توبره‌ها می‌پرسد، شیطان آینهٔ زیبایی را بیرون می‌آورد. آینه آراسته و خیره‌کننده است، اما چیزی نمی‌نمایاند؛ چون زنگار بسته است. این آینه درواقع باورهای راوی است؛ باورهایی که هستی و فردیت را مغرور خود ساخته، اما درحقیقت هیچ نیست. راوی از شیطان می‌پرسد چرا آیینهٔ مرا (دل/ ایمان) را از آن خود نکردی و باز به من دادی؟ اینجا پیش از پاسخ شیطان، راوی بسیار هوشمندانه تعلیقی ایجاد می‌کند؛ او رجوعی به باور پیشینی خود دارد و می‌پندارد که شاید شیطان آینهٔ او را نبرده است؛ چون او خود را شیعه و از پیروان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌داند. اما پاسخ شیطان محتوی حقیقتی ناامیدکننده است: «گفت ازیرا که نه به کار تو آید و نه به کار من» (یغما، ۱۳۶۲: ۱۹۰). این پاسخ، لحظه‌ای تراژیک اما بنیادین است: لحظه‌ای که راوی درمی‌یابد دلِ خویش، یعنی هستی خویش، به نقطهٔ تهی رسیده؛ نه دیگر در خدمت اغواست، نه در مسیر نجات. بلکه در آستانهٔ گشودگی به‌سوی مرگی است که حقیقت را انکشاف می‌دهد. نقطهٔ کانونی تجربه، نه دیدار با شیطان، بلکه لحظهٔ مواجهه با آینه‌ای است

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

که راوی را ناپدید می‌کند. این آینه، با آنکه شکوهمند و آراسته است، هیچ تصویری بازنمی‌تاباند. در سنّت فلسفهٔ اگزیستانس، به‌ویژه نزد هایدگر، دازاین تنها در آستانهٔ نیستی، در تجربه‌ای بی‌واسطه از "عدم" می‌تواند خویشتنِ اصیل خود را بیابد. حال در خواب یغما، آینه‌ای که چیزی بازنمی‌تاباند، نشانه‌ای است از فقدان حضور، محوشدن سوژه، و غیبت معنا (اگرچه ازمنظر دیگر نقدی بر ایمان‌های سطحی است). آینه در خواب معمولاً نماد خودآگاهی یا بازتاب حقیقت درون است. اما وقتی آینه زنگار گرفته است و راوی تصویری نمی‌بیند، درواقع با فقدان خود مواجه می‌شود؛ خودی که یا هرگز شکل نگرفته یا در تودهٔ ریا، تقلید و هیاهو دفن شده است. این بی‌تصویری در آینه را می‌توان لحظهٔ مواجهه با نیستی دانست، نوعی گشودگی بی‌پوشش به وضعیت اصیل دازاین، آن‌گونه که در تحلیل هایدگر از مرگ آمده: «مرگ امکانی است که دازاین را از دیگران بازمی‌شناساند و به خویشتن اصیل رهنمون می‌سازد (Heidegger, 1962: 305).

۳. ۳. زمان و بودن-در-زمان[۱۹]

در اندیشهٔ هایدگر، زمان صرفاً کمیّتی فیزیکی یا عددی نیست که با ساعت و تقویم سنجیده شود، بلکه بنیادی‌ترین افق هستی انسانی یا به‌تعبیر او «دازاین» است. دازاین تنها به‌سبب ساختار زمانی‌اش می‌تواند خود و جهان را بفهمد. هایدگر این ساختار را زمانمندی[۲۰] می‌نامد که سه بُعد درهم‌تنیده دارد: پیش‌افکندگی به آینده،[۲۱] بازگشت به گذشته[۲۲] و زیستن در اکنونِ اصیل.[۲۳] گذشته صرفاً خاطره نیست، بلکه تجربه‌ای است که وجود را شکل می‌دهد؛ آینده فقط برنامه یا انتظار نیست، بلکه افقی است که امکان‌های اصیل در آن گشوده می‌شود؛ و حال، محل پیوند این دو و صحنهٔ تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری است (Heidegger, 1962: 373–383; Dreyfus, 1991: 246)؛ ازاین‌رو، دازاین نه «در زمان» بلکه «به‌مثابهٔ زمان» وجود دارد. در خواب‌نامهٔ یغما نیز سؤال از زمان به‌مثابهٔ پرسش هستی‌شناختی و منبع تعلیق ظاهر می‌شود:

> این نیز بگوی که از هنگام گرفتاری آزادگان تا آغاز دستبرد تو سال و ماهی کشد؟ [شیطان] گفت: نی آغاز و هنگام ندانم. همی‌دانم که اندیشهٔ این کارش... بندِ منش در گردن است و آتش خانه‌سوز در خرمن (یغما، ۱۳۶۲: ۱۸۸).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

این پرسش و پاسخ نه با تقویم و ساعت، بلکه با ابهام و گسست از زمان خطی سروکار دارد. در این سطح، روایت نوعی «زمانمندی اصیل» را آشکار می‌کند: گذشته، حال و آینده نه جداگانه بلکه درهم‌تنیده تجربه می‌شوند؛ گذشته به‌مثابهٔ ریشه و میراث کنش، آینده به‌مثابهٔ تهدید و امکان، و اکنون به‌مثابهٔ لحظهٔ مواجهه و انتخاب.

نماد مرکزی این بخش «آینه» است که شیاطین آن را از آدمیان ربوده و در توبره‌ای رویین پنهان کرده‌اند: «آیینه‌ای زیباپیکر بلورین‌گوهر... برکشید و بر روی من بداشت» (یغما، ۱۳۶۲: ۱۸۹). اما این آینه برخلاف ظاهر باشکوهش هیچ تصویری بازنمی‌تاباند: «ازبس سیاهی و تباهی به‌هیچ‌روی، روی و رخساره در آن ننمودی» (همان). این تصویرزدایی را می‌توان از چند منظر خواند:

نخست، آینه به‌عنوان نماد «خودآگاهی» که در وضع تعلیقیِ خواب کارکرد خود را از دست داده است. راوی نمی‌تواند گذشته یا حال خود را بازببیند؛ زیرا انسجام زمانی از هم گسیخته است.

دوم، آینه به‌عنوان «جهان‌نما» که باید حقیقت جهان انسانی را بازتاب دهد، اما جز تاریکی چیزی نشان نمی‌دهد؛ بدین‌معنا، روایت به بحران معنای جهان و تهی‌شدگی آن اشاره دارد.

سوم، در پیوند با زمانمندی، ناتوانی آینه در بازتاب گذشته و حال، نشانه‌ای از فقدان حال اصیل است. راوی درمی‌یابد که هنوز با «مرگ» و محدودیت‌های نهایی هستی روبه‌رو نشده است و بنابراین، اکنون او همچنان در وضعیت نااصیل باقی مانده است.

این تجربه اما صرفاً شکست نیست، بلکه لحظه‌ای اگزیستانسیال است که دازاین را به آستانهٔ «بودن‌ـسوی‌ـمرگ» می‌کشاند. راوی دربرابر آینه درمی‌یابد که گذشته، حال و آینده‌اش هنوز به انسجام نرسیده‌اند و تنها از رهگذر مواجهه با مرگ و پذیرش محدودیت‌های بنیادین می‌تواند اصالت خویش را بازیابد. ازاین‌منظر، خواب‌نامهٔ یغما را می‌توان صحنه‌ای دانست برای تجربهٔ عملی و زیستهٔ زمان‌مندی. مواجهه با آینه و گفت‌وگو با شیطان راوی را وادار می‌کند که زمان انسانی را نه به‌صورت خطی و تقویمی، بلکه در تنیدگی گذشته، حال و آینده دریابد. این همان افقی است که هایدگر آن را شرط امکان زندگی معنادار و آگاهانه معرفی می‌کند (Heidegger, 1962: 373–383).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

۳. ٤. اضطراب[۲٤] و انکشاف هستی[۲۵]

در فلسفهٔ هایدگر، «اضطراب» صرفاً یک حالت روان‌شناختی نیست، بلکه تجربه‌ای بنیادین است که دازاین را با امکان نیستی و بی‌پناهی در جهان مواجه می‌سازد. در *هستی و زمان*، هایدگر می‌نویسد که اضطراب دازاین را از دل‌مشغولی‌های روزمره و جهان «دیگران»[۲۶] جدا و به افق هستی پرتاب می‌کند؛ یعنی جایی که او با امکان بنیادین خود، مرگ، روبه‌رو می‌شود (Heidegger, 1962: 230). اضطراب بدین معنا نوعی «گشایش» است: تجربه‌ای که طی آن، بی‌معنایی ساختارهای تثبیت‌شده آشکار می‌شود و دازاین ناگزیر می‌گردد معنای هستی خود را در افقی اصیل‌تر بازجوید. درواقع، اضطراب نوعی آگاهی از بی‌مقصدبودن و بی‌معنایی هستی است که به دازاین این امکان را می‌دهد که به‌شیوه‌ای اصیل‌تر و عمیق‌تر از زندگی خود آگاه شود. این اضطراب، به درک *انکشاف هستی* منتهی می‌شود. جایی‌که دازاین به‌طور صریح با امکان نیستی خود مواجه می‌شود و این امکان او را به‌سوی آزادی و انتخاب‌های اصیل‌تر رهنمون می‌سازد.

این مفاهیم در داستان خواب راوی به‌وضوح قابل‌مشاهده است. راوی به‌دلیل نوع تعلق دینی‌اش (شیعه و پیرو علی(ع)بودن) خود را از تهدیدهای شیطان و وسوسه‌های او ایمن می‌پندارد:

> با خود اندیشیدم که به‌گفتهٔ خویش دیو مردم‌شکر را با پیروان شیر خدا، ریوِ روباهی، آب به هاون سودن است و خوی پلنگی، باد به چنبر بستن (یغما، ۱۳۶۲: ۱۹۰).

از ابتدای خواب این اضطراب در مواجهه با شیطان ـو بیشتر از آن، از پیش‌بینی حقیقت/ حقایقی که قرار است شیطان پیش چشم راوی بگسترد‌ـ احساس می‌شود و در چند مرحله، با سؤالات راوی از شیطان قابل دریافت است. راوی پیش از هر سؤال درنگ می‌کند (دل‌دل می‌کند/ اضطراب دارد)، و سپس با لابه و چرب‌زبانی (برای آنکه شیطان را نرنجاند و نرماند و به حقیقت دلخواهش برسد) طرح پرسش می‌کند:

> گفتم بزرگان ما گویند ترا بر پیروان شاه مردان، شیر یزدان که جان جهانش خاک ره باد، دست چالش بسته‌اند (همان، ۱۸۸).

شیطان این باور را تأیید می‌کند؛ سپس، راوی می‌پرسد: «همان مهتران از بندت رستگانند یا کهتران را نیز به کمند فریب بستن نیاری؟» (همان) و پاسخ شیطان: «آتش‌دستی‌های من

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

در کار همگان باد است» (همان)، اما درنهایت وقتی نوبت به بازیابی حقیقت آینهٔ شخصی راوی می‌رسد ـ که به‌نوعی کارنامهٔ اعمال او است و میزان دوربودنش را از آلودگی‌های شیطانی نشان می‌دهد ـ با این واقعیت تلخ مواجه می‌شود که دین، چنان‌که تصور می‌کرد، نمی‌تواند به‌طور خودکار او را از خطر و گمراهی محافظت کند. درواقع، شیطان قاطعانه به راوی می‌گوید که هیچ رابطه‌ای میان مذهب خاص و ایمنی دربرابر فتنه‌ها وجود ندارد و دوری از آلایش‌های شیطانی در گرو کنشگری هر فرد است. این مواجهه با شیطان در سطح نمادین همان بحرانی است که هایدگر درقالب اضطراب و گسست از مفاهیم تثبیت‌شده بیان می‌کند. راوی، که پیشتر خود را در چارچوب‌های دینی و مذهبی امن تصور می‌کرد، اکنون متوجه می‌شود که دین، درصورتی‌که از عمق و صداقت کافی برخوردار نباشد، هیچ تضمینی برای محافظت از او دربرابر گمراهی و انحراف ندارد. در اینجا، با فرآیندی از «گشایش»[۲۷] مواجهیم که در اندیشهٔ هایدگر به‌منزلهٔ شکاف و نمایان‌سازی حقیقت از پشت پردهٔ گمراهی‌های دنیای روزمره شناخته می‌شود. راوی، که در ابتدا به‌واسطهٔ تعلق به یک مذهب خاص خود را از وسوسه‌ها مصون می‌پندارد، در این لحظهٔ بحرانی و اضطراب‌آور، از این ساختارهای آماده و ظاهری فاصله می‌گیرد و به مواجهه‌ای مستقیم با هستی و حقیقت خود می‌پردازد. این فرآیند به‌طور نمادین در آینه‌ای که در روایت نمایندهٔ دین و ایمان غارت‌شده معرفی می‌شود به‌تصویر کشیده می‌شود. این آینه که دیگر هیچ حقیقتی را منعکس نمی‌کند نمایانگر دینی است که به‌واسطهٔ سطحی‌نگری و عدم‌پاسخگویی به نیازهای درونی، از جوهر خود تهی و به ابزاری بی‌فایده بدل شده است. در این شرایط اضطراب، راوی ناخودآگاه وارد فرآیندی از گسست می‌شود که هایدگر آن را یک گشایش هستی‌شناختی توصیف می‌کند. در این گسست، دازاین دیگر نمی‌تواند به مفاهیم آماده و پذیرفته‌شده در دنیای روزمره تکیه کند و به جست‌وجوی حقیقت درونی و اصیل خود می‌پردازد. در این لحظات بحرانی، دازاین، که پیشتر در چارچوب‌های معنایی و اجتماعی محصور بود، از این حصارها خارج می‌شود و به انکشاف حقیقتی جدید و اصیل دست می‌یابد. این انکشاف، نه درقالب تطابق سطحی با مفاهیم آماده، بلکه در فرآیند آگاهی از محدودیت‌ها و نبود معنای ثابت به‌وقوع می‌پیوندد. گفتار شیطان که به راوی می‌گوید دین و ایمان سطحی صرف (بدون عمل‌گرایی) به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند او را از انحراف و گمراهی نجات دهد، عمیقاً به بحران هستی‌شناختی اشاره دارد که هایدگر در قالب

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

اضطراب به آن پرداخته است. در این وضعیت، دیگر نمی‌توان صرفاً به دین یا هویت‌های بیرونی تکیه کرد تا از بحران‌های هستی جان سالم به در برد. انسان باید در مواجهه با اضطراب و گسست‌های هستی‌شناختی، حقیقتی جدید از زندگی و جهان کشف کند و آن را به‌طور فردی و اصیل تجربه کند. این همان لحظه‌ای است که در آن حقیقت به‌شکل ناپوشیده[۲۸] در دازاین گشوده می‌شود و او قادر می‌شود تا بی‌واسطه به هستی خود بنگرد و آن را درک کند.

۳. ۵. حضور پنهانی هستی[۲۹]

هایدگر معتقد است که درک دازاین (وجود انسانی) از هستی هیچ‌گاه کامل نمی‌شود. هستی همواره جنبه‌ای پنهان دارد و انسان نمی‌تواند تمام ابعاد آن را کشف کند. این پنهانی‌بودن، محدودیت شناخت انسان را نشان می‌دهد و بر آزادی و خودمختاری هستی دلالت دارد: «هستی همیشه از یک جهت پنهان است. این پنهانی‌بودن نشان‌دهندهٔ خودمختاری و آزادی هستی است که به‌طورکامل به معرفت انسان درنمی‌آید» (Heidegger, 1962: 248).

در خواب‌نامهٔ یغما جندقی، این مفهوم فلسفی با ظرافت در دیالوگ‌ها و رخدادهای روایت تجلی می‌یابد. دازاین در مواجهه با شیطان درمی‌یابد که هرگونه دست‌یابی به فهم کامل از هستی، به‌ویژه در چارچوب تعلقات دنیوی، همواره با نوعی گسست و تکمیل‌نشدن همراه است؛ برای نمونه، وقتی شیطان می‌گوید: «اگر نمی‌خواهی گمراه و دوزخی بشوی، از آلایش‌های این جهان دست بردار» (یغما، ۱۳۶۲: ۱۸۸)، به پنهانی‌بودن هستی اشاره می‌کند و اینکه مسیر هستی انسان همیشه ناشناخته است و هیچ روشنایی کامل و قطعی‌ای ندارد.

نمونهٔ دیگر، پرسش راوی دربارهٔ مدت‌زمان گمراه‌شدن یک انسان است و اینکه چقدر زمان می‌برد تا کسی به دام تعلقات دنیایی بیفتد و گمراه شود؟ (همان، ۱۸۹). پاسخ شیطان به این سؤال نشان می‌دهد که آغاز گمراهی روشن نیست و مسیر حرکت انسان در هستی، در ظلمات ناآگاهی پنهان است. درست همان‌طور که دازاین نمی‌تواند به‌طور کامل به معنی هستی دست یابد، مسیر زندگی نیز هرگز کاملاً پیش‌بینی‌پذیر و آشکار نیست.

نیز آینه‌ای که در روایت ظاهر می‌شود (در بخش‌های پیشین مقاله به‌طور مفصل بدان پرداخته‌ایم) و دیگر هیچ حقیقتی را منعکس نمی‌کند، نمادی دیگر از پنهانی‌بودن هستی است. این آینه نمایانگر باوری است که به‌دلیل سطحی‌نگری و عدم پاسخگویی به نیازهای

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

درونی، تهی شده و انسان را از حقیقت دور می‌سازد. مواجهه با این آینه، همان لحظه‌ای است که دازاین از چارچوب‌های آماده و پذیرفته‌شده فاصله می‌گیرد و به جست‌وجوی حقیقت درونی و اصیل خود می‌پردازد.

بنابراین، در این بخش از خواب‌نامه، یغما جندقی به‌طور ظریف، اما عمیق، معادل یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم فلسفهٔ هایدگر را بازنمایی می‌کند؛ یعنی پنهانی‌بودن هستی. انسان همیشه در جست‌وجوی حقیقت خواهد بود، اما حقیقت کامل همیشه از دسترس او خارج خواهد ماند. این تجربه، درک محدودیت‌ها، نامعلومی مسیرها و امکان‌های بنیادین هستی را به خواننده نشان می‌دهد و تحلیل فلسفی هایدگر را به سطحی عملی و تجربی در روایت پیوند می‌دهد.

۶.۳. «آنجا بودن» و «هستی در جهان»:[۳۰] تبیین رابطهٔ دازاین با هستی و محیط

یکی از مفاهیم کلیدی در فلسفهٔ هایدگر، «آنجا بودن» است که اساس هستی دازاین را تشکیل می‌دهد. دازاین همیشه در «جایی» حضور دارد، اما این «جا» صرفاً مکانی فیزیکی نیست، بلکه وضعیت هستی دازاین در جهان و آگاهی او از خود و پیرامونش را نشان می‌دهد. هایدگر تأکید می‌کند که دازاین هیچ‌گاه تنها نیست و همواره در ارتباط با دیگران، تاریخ و دنیای خاصی قرار دارد. هستی در جهان یعنی دازاین در هر لحظه در رابطه‌ای بنیادین با جهان و دیگران است. این رابطه تنها فیزیکی نیست و شامل ابعاد درون‌گرایانه و ذهنی است که دازاین خود را در آن تجربه می‌کند: «هستی در جهان» جوهرهٔ دازاین است و او هیچ‌گاه از این آگاهی جدا نمی‌شود(Heidegger, 1962: 143) این «بودن» حضوری بنیادین، معناساز و موقعیت‌مند است که دازاین را در شبکه‌ای از پیوندها، امکانات و تعهدات جهان قرار می‌دهد.

در متن خواب‌نامهٔ یغما، مفهوم «هستی در جهان» به‌وضوح نمایان می‌شود. راوی در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرد که حضور او در جهان و تجربهٔ «آنجا بودن» را بازتاب می‌دهد. این موقعیت‌ها اغلب فرآیند کشف و تأمل راوی در مواجهه با خود و جهان پیرامون را نشان می‌دهند. این تجربه بیانگر آگاهی وجودی است، جایی که دازاین ازطریق تعامل با جهان و عناصر موجود در آن، در جست‌وجوی معنای هستی خویش است. دازاین هرگز به حقیقتی کامل نمی‌رسد، بلکه همواره درحال جست‌وجو است، و همین جست‌وجو محدودیت‌ها و شکاف‌های هستی را آشکار می‌کند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.61624/jpll.33.98.35]

> خودِ متعلق به دازاین هرروزینه، خودهمگنان [خودِ متعلق به همگنان] است که ما میان آن و خود اصیل، یا به دیگر سخن، خودی که خویشتن خویش را دریافته است، تفاوت قائلیم... اگر دازاین با خود از آن حیث که خودهمگنان است آشناست، این بدان معناست که همگنان واگشایی اقربِ جهان و در جهان بودن را نقش می‌زند (هایدگر، ۱۳۸۶: ۳۲۸).

در روایت یغما، گفت‌وگوهای راوی و شیطان نماد «آنجا بودن» دازاین هستند. راوی در وضعیتی رؤیایی و در مرز بیداری و خواب، درون‌نگر و تأملی، همان «آنجا»ی هایدگری را تجربه می‌کند. این «آنجا» آمیخته با زمینه‌های فرهنگی، دینی و اخلاقی است که از سنّت اسلامی و زیست‌جهان معنوی راوی و خودهمگنانش تغذیه می‌کند. مواجهه با شیطان، نه‌تنها یک تقابل روایی، بلکه تجربه‌ای هستی‌شناختی از حضور در جهانی پر از دوگانگی‌های خیر و شر، معنا و فریب، نور و تاریکی است. نام‌بردن راوی از حضرت علی علیه‌السلام کنشی دینی یا صرفاً نمادین نیست، بلکه بیان حضور او در موقعیتی است که حقیقت را در «دیگری ایده‌آل» جست‌وجو می‌کند. حضرت علی نماد خیر و حقیقت مطلق و نیرویی است که راوی ازطریق آن موقعیت خود را بازیابی می‌کند. شیطان به‌عنوان «دیگری سلبی»، دربرابر این نام واکنشی منفی دارد و طرد خود از «آنجا»ی اصیل را نشان می‌دهد. بدین‌ترتیب، راوی در مواجهه با هردو دیگری، حقیقت وجودی خود را درمی‌یابد و با هستی خویش آشتی می‌کند.

این تجربه، بازتاب حضور در جهانی رؤیایی است که زمان‌مندی و مکان‌مندی متعارف در آن تعلیق یافته‌اند و دازاین را به‌سوی امکانات نامعلوم و عدم قطعیت‌های هستی می‌کشاند. برخلاف جهان بیداری که اشیاء و روابط آن در چارچوبی نسبتاً منسجم درک می‌شوند، راوی در خواب در جهانی حضور دارد که معنا، نظم و ساختار خود را پیوسته از دست می‌دهد، اما هنوز او را درون خود نگه می‌دارد و از او می‌طلبد که دربرابر آن موضع بگیرد. جهان در خواب‌نامه هستی دارد، اما به‌شکل «جهانی گشوده‌شده» که دازاین را با خود و حدود توانمندی فهم خود مواجه می‌کند. این مواجهه، همان «درجهان‌بودن» هایدگری است: دازاین نه‌تنها در جهان است، بلکه با آن درگیر است، از آن متأثر می‌شود، به آن می‌اندیشد، و در تلاش برای معناکردن آن است.

درنتیجه، خواب‌نامهٔ یغما نه صرفاً گزارشی رؤیایی، بلکه بازنمایی تجربه‌ای هستی‌شناختی از بودن در جهانی است که قطعیت خود را از دست داده و سوژه را به مواجهه‌ای بنیادی با

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

خویشتن و جهان سوق می‌دهد؛ مواجهه‌ای که فرایند همواره گشوده و درحال شدنِ «بودن در جهان» را شکل می‌دهد.

٤. نتیجه‌گیری

متن خواب‌نامهٔ یغما را می‌توان به‌مثابهٔ بازنمایی ادبی یکی از پیچیده‌ترین و ژرف‌ترین تجربه‌های اگزیستانسیال دازاین فهم کرد؛ تجربه‌ای که با تکیه بر بنیان‌های هستی‌شناسی هایدگر، خوانشی چندلایه از «بودن در جهان» و نسبت آن با امکان، زمان، مرگ، اضطراب، پنهانیِ هستی و گشودگی به هستی را ممکن می‌سازد. در این روایت، دازاین در موقعیتی قرار می‌گیرد که جهان پیرامون نه مجموعه‌ای از اشیای حاضر و قابل بهره‌برداری، بلکه بستری سیال، معلق، و بی‌ثبات از نشانه‌های بی‌معنا و روابط فروپاشیده است؛ جهانی که در آن، فهم پیشینی به تعلیق درمی‌آید و سوژه در مواجهه‌ای بی‌واسطه با عدم قطعیتِ معنا قرار می‌گیرد. این حالت، دقیقاً وضعیت اضطراب هایدگری است که در آن، گشایش هستی و امکان بازاندیشی بنیادین نسبت به بودن خود میسر می‌شود.

راوی، همچون دازاینی که در جهان پرتاب شده، در موقعیتی قرار می‌گیرد که باید نسبت خود را با جهانی که نه کاملاً غایب و نه کاملاً حاضر است بازتعریف کند؛ جهانی که حضور آن در پنهانیِ خود آشکار می‌شود، همان‌گونه که هایدگر بر «پنهان‌بودگی» هستی تأکید می‌کند. مرز میان خواب و بیداری، واقعیت و خیال، و معنا و بی‌معنایی فضایی را می‌سازد که در آن مرگ به‌مثابهٔ امکان نهایی دازاین، نه به‌معنای فنای زیستی، بلکه به‌منزلهٔ امکان رادیکالِ هستی، همواره در پس‌زمینهٔ آگاهی راوی حاضر است. این امکان مرگ، دازاین را به تأمل در معنا، زمان‌مندی، و اصالت هستی خویش سوق می‌دهد.

ازمنظر زمان‌مندی، روایت خواب‌نامه بیانگر تجربه‌ای از «بودن-در-زمان است؛ تجربه‌ای که در آن گذشته، حال و آینده نه به‌مثابهٔ توالی خطی، بلکه درهم‌تنیده و سیال جلوه‌گر می‌شوند. زمان در این متن نه تقویمی، بلکه اگزیستانسیال است؛ یعنی نحوه‌ای از بودن که امکان پیش‌فهم هستی را برای دازاین فراهم می‌کند؛ ازهمین‌رو، در این متن، گشودگی به آینده، بازاندیشی در گذشته، و تعلیق حال، همگی نشانگر زیستن در لبه‌های هستی‌اند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

درنهایت، خواب‌نامه نه‌تنها مصداقی از «آنجابودن»، بلکه تبلوری از «درجهان‌بودن» است؛ نوعی بودن که در آن سوژه با محیط، معنا و خود درگیر است، و این درگیری نه ساده و شفاف، بلکه همواره درحال شدن و بازاندیشی است. این متن نشان می‌دهد که دازاین نه به‌معنای سکون در مکانی معین، بلکه به‌مثابهٔ گشودگی به هستی و درگیری مستمر با امکانات فهم و معنا تعریف می‌شود. بدین‌سان، خواب‌نامهٔ یغما را می‌توان به‌حق روایتی اگزیستانسیال از وضعیت دازاین در دل جهانی بی‌قرار و متحول دانست؛ جهانی که در آن، بودن در جهان، به‌جای آنکه تضمینی برای معنا باشد، به عرصه‌ای برای کشف، مواجهه، و تحقق اصالت بدل می‌شود.

پی‌نوشت

1. Sleep
2. Dream
3. Blattner
4. Stadlen
5. Dasein
6. Temporality
7. Being-toward-death
8. Authenticity
9. The They
10. Mood
11. Situatedness
12. Being-in-the-world
13. Openness to being
14. Existential anxiety
15. Subjectivity
16. Presentness
17. Existential openness
18. Authentic possibility of Dasein
19. Temporalität
20. Temporality
21. Future
22. Having-been
23. Authentic present
24. Angst
25. Unconcealment of Being
26. Das Man
27. Unconcealment

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

28. Aletheia
29. Presence and Hiddenness of Being
30. Being-there and Being-in-the-world

منابع

اسکویی، نرگس (۱۳۹۳). یغمای جندقی: سخن‌ساز رستهٔ پارسی‌نگاران. *پژوهش‌های ادبی و بلاغی*. دورهٔ دوم. شمارهٔ ۳ (۷): ۱۳۵-۱۴۸.

علی‌زاده، زهره؛ علی‌زاده بیرجندی، زهرا (۱۳۹۳). بازنمود بنیان‌های فکری مشروطه‌خواهی در خواب‌نامه‌های عصر قاجاریه. *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. شمارهٔ ۱۴ (۹۹): ۱۱۷-۱۴۷.

علی‌زاده بیرجندی، زهرا و همکاران (۱۳۹۴). دلایل رویکرد اندیشه‌ورزان عصر قاجار به خواب‌نامه‌نویسی. *پژوهش‌های تاریخی*. دورهٔ هفتم. شمارهٔ ۲ (۲): ۱۳-۳۲.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۶). *هستی و زمان*. ترجمهٔ سیاوش جمادی. تهران: ققنوس.

یغمای جندقی (۱۳۶۲). *مجموعهٔ آثار یغمای جندقی*. جلد دوم: مکاتیب و منشآت. تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران: توس.

Agamben, Giorgio (2009). *The signature of all things: On method* (L. Heron, Trans.). New York: Zone Books.

Blattner, William. (2006). *Heidegger's Being and Time: A reader's guide*. London: Continuum.

Derrida, Jacques. (1995). *On touching—Jean-Luc Nancy*. Stanford, CA: Stanford University Press.

Desseilles, M., & Duclos, J. (2013). *Dreams and emotion regulation: From neuroscience to psychoanalysis*. Frontiers in Psychology, 4, 112–118. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2013.0112

Dominey, Paul F. (2013). Memory and dreams: A neuroscience perspective. *Journal of Consciousness Studies*, 20(1–2), 25–31.

Dreyfus, Hubert L. (1991). *Being-in-the-world: A commentary on Heidegger's Being and Time*, Division I. Cambridge, MA: MIT Press.

Fuchs, Thomas, & Messas, Gabriel. (2021). *Existential phenomenology and psychiatry: Encounters with Heidegger*. Cham: Springer.

Heidegger, Martin. (1962). *Being and Time* (John Macquarrie & Edward Robinson, Trans.). New York: Harper & Row. (Original work published 1927)

Inwood, Michael. (2000). *Heidegger dictionary*. Oxford: Blackwell.

Llewellyn, Simon. (2013). Dreaming, memory, and the self. *Neuropsychologia*, 51(1), 45–49.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]
[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]

Polt, Richard. (1999a). Heidegger: An introduction. *Ithaca*, NY: Cornell University Press.

Polt, Richard. (1999b). Time and existentialism: Heidegger and the analysis of Dasein. In Heidegger and modern philosophy (pp. 115–132). *Ithaca*, NY: Cornell University Press.

Stadlen, Matthew. (2019). *Dreaming and existential experience: Phenomenological approaches*. London: Routledge.

Wise, David. (2017). Dreams and the Heideggerian clearing. *Journal of Phenomenological Psychology*, 48(1), 62–66.

References in Persian

Alizâdeh, Zohreh, & Alizâdeh Birjandi, Zahrâ (2014). Reflection of constitution revolution ideal foundations in dream letters of Qajar era. *Historial Perspective and Historiography*, 14(99), 117–147. [In Persian]

Alizâdeh Birjandi, Zahrâ, et al. (2015). The Reasons of Author's Trend toward Dream-Interpretation Texts. *Historical Studies*, 7(2), 13–32. [In Persian]

Heidegger, Martin (2007). *Being and Time*. Trans. Siâvaš Jamâdi. Tehran: Qoqnoos. [In Persian]

Oskouie, Narges (2014). Yaqma Jandaqi: A literary craftsman of Persianists. *Literary and Rhetorical Studies*, 2(3), 135–148. [In Persian]

Yaqma'i, Jandaqi (1983). *Collected works of Yaqma Jandaqi*, Vol. 2: Letters and manuscripts (S. A. Al-Dawood, Ed.). Tehrân: Toos. [In Persian]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1404.33.98.2.1]

[DOI: 10.616224/jpll.33.98.35]